

عبدالرضا ملکیون کبیر (۱۸۰۸ - ۱۸۷۴) در صیغ ۱۸۷۰ بین آلاک دوران
 که در آنه سنی (روفا هم خورد و بعد از عهد شاه آقامان آلاک و اطلس در سال
 ۱۸۷۹ که در سال ۱۸۸۲ از طریق آقامان آلاک و ملحق به در صیغ
 در سال ۱۷۹۴ عهد شاه آقامان آلامین روسیه و فرانسه با نصی در صیغ در سال
 ۱۹۰۷ انگلیس درین آقامان آلامین روسیه را قیام ایران و اتفاقاً نشان
 معاینه آن کرد که معرف آن ایران بدو منطقه تقسیم در روسیا را
 هندوستان نزدیک سیکر این مقصد از دست نگاه آلامین ملوک التوابع
 مارچ در انتقاد از معاینه برزور و است سر ادوارد گری وزیر امور
 خانه انگلیس است ~~توضیحاتی که در این باره در کتاب~~

(۲۹۰)

لرنگمردان ایران

سفر رابع بر اردو دارگرا

سور لیدن گذار باک نیم کمر
 سنگی ازین برگرد به سر اردو دارگرا
 گماها خردنده و زبر که نپرده جان
 حواله کوه کوه خردنده و دوزخ نری
 نقشه لطر بر بکر تو نقش بر آب
 رانی ز بارک بر رانی کورانی سپری
 ز تو کون جس نا بلتون گندگاز بود
 بر فرار مرمان نام تو در جلوه گاه
 در کس تا پس از عهد تو در کف نشدی
 سوی آفراسی و لان لگرا آمان نغز
 در نقش از ز تو میبرد در آرد کرد
 بسته بدنه به در انگلیس زده پرخاشگری
 با کماند صیف اگر فر تو بود بر مراد

به بویر بسته شده گشته ره حد گری
 در به منگوبه بیک تو به پیر آردش

شد از زبون جس کرد با یکن گری
 بود اگر بگر تا عابد منچو بار

صغیر ۱۹۱

انقلابون بر شاه گشته جری

۱ بندر لاهورانه در وقت گشت لاهور
 در سقوره اوقاف جنوبی لکونت بندرانه
 Boers Boep مانند جان پلانده
 در مانند قون ترانه ۱۱۴۵
 ۱۹۲۲

بقیعتان بیت صغیر

مانچو - آفرین سده پادشاه چین بود که در انقلاب
مهدور ازین زفتنه

لطاکر از ۱۹۷۲ تا ۱۷۲۵
در انگلین - نخستین رئیس مهدور از ۱۷۳۲ - ۱۷۹۹

بقعه (گور)

وریدی مگر تو دایم کجا ایران
آن همه ناله هم مانند بدین بی اثری
مگر است اینکه جو بر سر او در طمان
آن کند کش ز بار آید از کارگاه
تو بدین دانش افسوس که چون بی فردان
گردی آن گمار که خرافت از وی ستری
برگ در در حد ساله فرد سینه بند
بر رخ روی دفتر سیدی از در بدی
بچه کجاک در آغوش به سرور در دست
آن مهاسات خبر از بخود وی صغری
بخودانه به تمنا زبردت حرف
در نهادی سر زبکم زنی خیره سراسر
اندر آن عهد که باروی به بسای زین پیش
حقین آ بود و بدیدی تو ز کوه نظری

بقیہ شریہ (گروہ)

تو خود از تبت داران و از افغانان
ساخته پیش ره ضم بنائی که در
از در وصل بگردد ره تا زابل

وزند تبت یکم شده تا بده
زین پیش هر بگنداری این هر که طریقی

ضد بلون استی باید بحری درین

بیش از مادت ضد اگر گردد صرف
عاقبت فاشی تبت بحرفون بگردد

انگلیس آن خرد را که ازین پنهان بود

تو ندانستی و دانند بدوی و حضری

نه چنین زری روی شود ایران است

بلکه افغانی دران شود دگانه

و سپی گوی روی از سر پنهان نرود

رو سبایخ بگر تا که عجیب بگر

بقعه نوره (کوه)

در رفق صدای مکتبته سال بار

ان نه من گوم گان سبت ز طبع نوره

حافه حون روس که او سفته تارته و رتبه

همپوشه پهن که تو سفته و رنگ در

ورنه روس از پی یک نامه هوا در اران

را نه قوا و نهاد آفریده ادگار

در مردمان که پهن بر روینده است هوا

کرد این نامه کتون بی بسی راهری

نسته از چه بیا کرد و هوا آفر بار

کرد نندوه چنان کار بدان مشترک

سپه روس ز تبر بر کتون تا به عرض

بسی از ۲۰ هزارند جو سبک و سنگ

صفر ۲۰۲۰

این بنفرد نامه است که دولت روس در سال ۱۹۱۱ بدولت ایران در خاست
و کتوب نامه ایران که سبت کونتر ایرانی داریش بود بر هم از نه کونتر آفرانج
مجلس ملی سبه و لوار ایران ببصه و تقدر سبه

بقعه نوره صفر

مستور - مراد انقلابی است که در دوران پست در محفل بی
کریم و عاقبت گنبد و قبر امام رضا را تخریب کرد
مقصود تفریق بنامه را در ضمن و در نام تقبل آورد

صفحه ۲۵۲

بقیہ شعر (گر)

بد گرسنگی ما این بود تا قبل

سپه روی چرا مانده بدین بی گزنی

گرچه خود بی گزنیست که این جوش گزنی

سفری کردن خوانند بعد تا نوری

سفران بند است و آنها شان بند

بند خوانند بی نرم تنان خردی

دوره گر پای بیفاده تا از خط روی

خط این لوله بند کند پستی

بعد دخط سن ره را از دست کند

تا تو دیگر روی راه بدین بر خطی

شدن معجز اران بد در ره بند

وه که برداشته شد بدین معجزی

ما در نفس بی است که بجاست برد

سوی از بار و فرو بست رخ و نوری

بصفت شکر (گله)

بمجاوعه عرض کردن کار کرده

طفه رانده - دستي درک آری

صف از آن خاطر دانی آوردان زان زین

که در آن شد روز بیده خود را بگری

نام شکر به از این صفت که گویند بیدر

بند در آن است در آن ز سر اهدا در آن

صفحه ۴۹